



تعلیم و تربیت روزآمد، پایه ی توسعه

آرمان شمال- اسحاق کشاورز (کارشناس علوم سیاسی): طرح مساله : آسیب های اجتماعی انرژی جامعه را می بلعد و روان شهروندان را می خلد. واقعیت ها بیانگر منشا فرهنگی این آسیب ها است. مع هذا ؛ برای مواجهه ی اصولی با این آسیب ها چه باید کرد؟ نکته آنکه مسئولیت مذکور بر عهده ی دو گروه نخبگان است. به نظر می رسد گروه نخبگان اعم از ابزاری و علمی باید در این باره به اجماع برسند. بدیهی است پیشگام این طرح باید نخبگان ابزاری باشند تا زمینه ی همکاری برای دو گروه مزبور فراهم گردد. مقام ارشد اجرایی استان می تواند نقش بسیار مهم اجماع گری را در این زمینه ایفا کرده و زمینه ی تحولی بنیادی را در این راه فراهم سازد. سوال دیگر آنکه آیا ساختارها مهم تراند یا فرهنگ؟ کدام یک درخت اند، کدام یک میوه؟ مقامات عالییه ی استان باید پیش از هر چیز این مساله ی مهم را برای خود حل کنند که آیا اصالتِ رویکرد را به ساختار می دهند و یا به فرهنگ. پاسخ به این سوال مشی آنان را تعیین خواهد کرد.

در مقاله ی «آنچه مهندس اسلامی برای مدیریت مازندران باید رعایت کند/ ممانعت از زیاده خواهی اشخاص فاقد مولفه های قوای عقلانی و وجدان اخلاقی تا ترویج توسعه طلبی اصفهانی در مازندران» به اهمیت و ضرورت توجه مقام ارشد سیاسی استان به موضوع تعلیم و تربیت پرداختم و با توجه به تنگنای مجال، تفصیل بحث را به وقتی دیگر موکول کردم. در این جستار، اختصاصاً به امر تعلیم و تربیت و

چگونگی توجه استاندار محترم و به تبع آن فرمانداران و بخشداران به عنوان نمایندگان عالی دولت در حیطه های مسئولیت می پردازم. و اما برای تبیین مفهوم نخبگی، به اختصار توضیحاتی ارائه می شود. چنانکه ذکر شد نخبگان، دو دسته اند؛

۱- نخبگان ابزاری شامل دست اندرکاران حوزه های اجرا، تقنین و قضا
۲- نخبگان علمی شامل دانشگاهیان، نویسندگان، متفکران به ویژه اندیشمندان مفهوم ساز، ژورنالیست های ماهر و مستقل و هنرمندان (در شاخه های هفت یا هشت گانه ی هنر بویژه هنرهای مکتوب و سینما)
فرق دو گروه نخبه ی مذکور آن است که دسته ی نخست در "میدان عمل" با "مشکل" مواجه می شوند و باید آن را رفع کنند و دسته ی دوم در "حوزه ی نظر" با مساله مواجه می شوند و باید آن را "حل" کنند. بنابراین میان نقش هایی که دو دسته ی مذکور باید ایفا کنند فرقی ظریف وجود دارد که اگر دو طرف بدان وقوف نداشته باشند امکان تعامل آنان ضعیف و یا احیاناً محال خواهد شد. میدان عمل، محیط کار و زندگی است و ساحت نظر، فضای ذهن و روان انسان.

گروه نخست موظف اند گره از کارهای فرو بسته بکشایند و آن گاه که از فهم و شناخت راه کارهای گشایش گره ها بازماندند به نخبگان فکری یا علمی رجوع کنند و از آنان مدد بخواهند. نخبگان علمی هم با توجه به دانسته ها و مهارت های فکری می باید بررسی ها و تحقیقات لازم را صورت داده، ماحصل آن را به عنوان راه کار حل المسائلی در اختیار نخبگان ابزاری قرار دهند تا آنان با تکیه بر عقل ابزاری و بنابر راه کارهای پیشنهادی به رفع مشکل در میدان عمل پردازند.

برای تبیین این موضوع لازم است فی المثل مقامات اجرایی از نخبگان علمی در جلسه ای دعوت بعمل آورند و در فرآیند کار عنداللزوم نشست هایی داشته باشند و در نهایت حاصل جمع نظریات ارائه شده را برای رفع مشکل به کار گیرند. بدیهی است تداخل دو گروه نخبه در حیطه های وظایف یکدیگر به هدف آسیب می رساند. مثلاً آنگاه که نخبه ی علمی در نقش محقق در جلسه ای مشغول تشریح و تبیین دیدگاه های خود است مقامات اجرایی نباید از ایشان، ایفای نقش نخبه ی ابزاری را مطالبه کنند زیرا وظیفه ی نخبه ی علمی ارائه ی نقطه نظرات است و نه ارائه ی سبک اجرا. نخبگان علمی هم به همان قیاس نباید از

محدوده ی نظر خارج شوند و پا در محیط اجرا بگذارند مگر آنکه تجربه ی دو نقش را داشته باشند. در بادی امر ممکن است پرسشی در اذهان پدید آید که چرا باید از مقام ارشد سیاسی انتظار جهد در حوزه های فرهنگ و کوشش در مسیر تعلیم و تربیت داشت. باید گفت، مگر نه آنکه حاکمان برای پیشبرد مقاصد خود به مشارکت عمومی محتاج اند؟ بنابراین آیا بهتر نیست که شهروندان درباره ی مسائل و مشکلات خود آگاهی یابند تا متعاقب آن نقش اجتماعی خود را به نحو مطلوب تری ایفا کنند.

باید در نظر داشت که عوامل تباهی هر فرد یا جمعی سه چیز است؛

۱. جهل ۲. خطا (جهل مرکب) ۳. سو نیت

مردم تحت حاکمیت به میزانی که پرده ی جهل را می درند و صخره ی خطا را می شکنند و شیطان سوءنیت را پوزه خاک می کنند، به بهبود اوضاع خود و لاجرم اوضاع حکمرانی مدد می رسانند.

حاکمان باید با شهروندان از دو گذرگاه معرفت شناسی و روان شناسی مواجه شوند. در مواجهه ی معرفت شناسانه باید در جهت رفع جهل و خطای آنان کوشید و در مواجهه ی روانشناسانه باید با شیوه های انگیزاننده در جهت سلامت روان مردم همت گمارد.

حاکمان در این صورت مردم را وارد پروسه ی گفتگو کرده و با ایجاد چنین مشی و منشی آنان را از دو رقیب گفتگو یعنی "خشونت و فریب کاری" دور خواهند کرد.

روشن است که امروزه زندگی مردم دنیا با دو رقیب نا مبارک مذکور عجین است و این وضع موجبات انواع بیماری های اخلاقی و روانی را فراهم کرده است. بنابراین مقامات باید بدون فوت وقت، حداکثر توان خود را برای جابجایی گفتگو با دو رقیب منحوس یاد شده معطوف سازند.

مقام ارشد سیاسی استان می تواند منابع انسانی و مادی تحت اختیار را برای این امر خطیر بسیج نماید. نکته آنکه قریب چهار سال است که در کشورهای توسعه یافته، کانون توجه در امر توسعه به کودکان زیر هفت سال معطوف است. بنابراین باید به کمک آموزش و پرورش شتافت و در جهت تغییر و بهبود روش آموزش معلمان و مدیران مدارس اقدامات جدی کرد. باید آخرین متدهای آموزشی و یافته های علمی را به مدارس آورد و برای معلمان، برنامه های آموزشی تقویتی گذاشت، باید

اولیای دانش آموزان_ به ویژه مقطع دبستان_ را به طور جدی به آموزش نکات لازم ترغیب کرد و در این راه عنداللزوم از راهکارهای انگیزشی و ... استفاده کرد.

باید جوانان قبل از ازدواج مورد آموزش های جدی قرار بگیرند. آموزش های موجود، به جوانان مهارتی برای زندگی نمی دهد. آمار طلاق رسمی و عاطفی و تزلزل نهاد خانواده به خوبی بیانگر نارسایی و ناتوانی اوضاع تعلیم و تربیت است.

مع الوصف برای تبیین موضوع جستار، به اختصار به اهداف تعلیم و تربیت اشاره می شود. امید که مورد عنایت مقام ارشد استان قرار گیرد.

هدف اول- ایجاد شغل و حرفه

استاندار محترم می داند که امروزه جامعه پر است از انبوه فارغ التحصیلان دانشگاهی بی کار، حال آنکه طرحی برای شناسایی زمینه های ایجاد شغل و یا رفع بی کاری در دست نیست. نه دانشگاه ها بدین امر توجه دارند و نه به مردم در این باره آگاهی داده می شود. بنابراین مطرح ترین هدف تعلیم و تربیت یعنی اشتغال بی ثمر و ابتر مانده است. آنچه یک جامعه را شکوفا و پویا و برخوردار می کند این است که هدف مردمانش از کار، فضیلت و ارجمندی کار باشد نه کسب درآمد؛ مردمی که با هدف درآمد بر سرکار حاضر می شوند پس از دستیابی درآمد، کار را به حاشیه می رانند، همان گونه که اکنون میانگین کاری در محیط های اداری گویای چنین وضع ناخوشایندی است.

2. -کسب دانایی برای فضیلت دانایی

به نظر می رسد تشخیص اینکه آیا امروزه در ایران مدرک تحصیلی مهم تر است و یا کسب معرفت چندان سخت نباشد. مدرک، اینک در جامعه ما ارزشی است که دانش را به پستوهای بی اعتنائی رانده است. وانگهی در بین رشته های دانشگاهی، رشته های علوم پایه نظیر فیزیک، شیمی و زیست شناسی self image یا انگاره ی شخصی برتر به دانش آموختگان می دهد و حال آنکه رشته هایی مانند فلسفه، روانشناسی و ادبیات در رده های فرودست توجه و انگاره ها است. درخور تامل آنکه فندانسیون شخصیت انسان بر پایه ی این سه ستون بنا می شود. رشته هایی چون علوم اجتماعی و علوم سیاسی، شریان های حیاتی پیکر جامعه را نشان می دهند و انواع علوم تجربی طبیعی در حکم مصالح ساختمان حیات بشر به شمار می آیند؛ شوربختانه اکنون علوم برآورنده ی نیازهای

مادی بر علوم رافع نیازهای معنوی در ارجمندی سبقت گرفته اند و از اینرو ماتریالیسم اخلاقی بر شوون کلی زندگی انسانی مسلط شده و اذهان و روان ها را به حاشیه ها رانده و زندگی ها را از معنویت تهی کرده است.

3. ایجاد قدرت تفکر

آدمیان در ۱ یادگیری ۲ یادسپاری ۳ یادآوری ۴ هوش بهرر ۵ عمق فهم ۶ قدرت انتقال ۷ سرعت انتقال و ۸ پردازش و تحلیل مسائل با هم متفاوت اند.

نظام تعلیم و تربیت باید مطابق قابلیت های هشت گانه ی مذکور، قدرت و مهارت اندیشه ورزی معلمان را افزایش دهد. اقتضای طبیعت وجودی آدمیان ادراک و استنباط هر کس مطابق توان های مزبور است. اما در نگاهی کلان با اتخاذ تدابیر لازم آموزش و پرورش روزآمد، متوسط مهارت اندیشه ورزی مردم ارتقا خواهد یافت و ماحصل آن بهبود اوضاع اجتماعی بر اثر وضعیت تفکر خواهد بود. ارتفاع اندیشه، قامت اندیشه ورزی را نمایان می سازد و مردمان خرد ورز زندگی بسامان تری خواهند داشت و در هنگام مواجهه با شرایط و شداید، از قدرت محاسباتی ذهن خود سود جسته، می کوشند بهترین تصمیمات ممکن را اتخاذ نمایند.

و اما تفکر انواعی دارد که معمولا به شش گونه تقسیم می شود؛

۱ تفکر خلاق ۲ تفکر تحقیقی ۳ تفکر نقدی ۴ تفکر دفاعی ۵ تفکر مذاکره ای ۶ تفکر همکارانه

در میان شش گونه ی تفکر، تفکر نقدی امروزه در مدارس و دانشگاه های کشورهای توسعه یافته، آموزش داده می شود.

چنین آموزشی آدم ها را از رخوت و رکود اندیشه باز داشته، به سوی معناداری و هدف مندی و تحرک زندگی می کشاند. پذیرش بی جا و وازنش بی گاه، خردورزی را از آدم می ستاند و از او انسان غیر مسوول، منفعل و ناتوان می سازد. تقویت قدرت تفکر باید هدف و دستاورد حتمی نظام تعلیم و تربیت باشد تا جامعه به سمت پیشرفت سوق یابد.

4. -مهارتی به نام خود شناسی

خودشناسی یعنی اینکه هر کس دریابد اولاً گستره و محدوده ی دانایی

اش چه اندازه است، ثانیاً گستره و محدوده‌ی توانایی اش چه اندازه است. ثالثاً نقاط ضعفش چیست، رابعاً نقاط قوتش چیست.

این چهار نکته، انسان را از قاب توهم و خودستایی‌های بی جا، خودشیفتگی و خودکامگیدور می‌سازد؛ زیرا فی‌المثل اگر به وقت تامل در حوزه‌های دانایی اش به آستانه‌ی غرور بغلتد، بر خود نهیب می‌زند که نسبت دانایی‌هایم در برابر نادانی‌هایم نسبت نزدیک به صفر در برابر بی‌نهایت است و نیز در سایر زمینه‌ها مدام در خود تامل و درنگ می‌کند که اولاً به وقت مواجهه با مسائل و مشکلات زندگی خود را نادان و ناتوان نیابد و ثانیاً به وقت سرخوشی و سرمستی، تازیانه‌ی وجدان را بر روان خود بکوبد و خود را از غرور برحذر دارد. بنابراین حاصل خودشناسی نوعی تعادل شخصیت و روان خواهد بود که بسیار مهم و ضروری است.

5. زیست اخلاقی

زندگی در دوران پسا مدرن دستخوش تحولات زیادی شده است. گسست نسل‌ها در دوران پیشامدرن چندان مطرح نبوده است، اما امروزه از مهم‌ترین چالش‌های زندگی اجتماعی است. پدران و مادران و حتی آموزگاران و استادان اغلب از این نوشوندگی زود به زود نگران و گاه ناراضی‌اند.

تکنولوژی به سرعت خود را بر بشر تحمیل می‌کند. فن‌آوری آمده است تا رافع نیازها باشد، اما خود نیازهای متنوع و متکثری پدید آورده است و لاجرم پرسش‌های بی‌شمار محصول چنین تحولات سریعی است. یک پرسش اساسی در روزگار ما این است که آیا والدین و معلمان، مجهز به پاسخ‌های جدید برای پرسش‌های نو هستند و یا می‌خواهند به این پرسش‌ها، پاسخ‌های روزگار خود را بدهند و یا بدتر، به پرسش‌های زاده در این روزگار پاسخ‌های کهنه و متروک عهد عتیق را بدهند؟ پاسخ دیروز به پرسش امروز یعنی پاسخ به پرسش نپرسیده و این به کار عبث‌بیشتر شبیه است تا کار عقلایی. بدیهی است که پاسخ‌های کهنه به پرسش‌های نو، زندگی را به سوی انحطاط می‌راند و به تبع آن زیست اخلاقی به محاق می‌رود. زندگی اخلاقی امروز بسیار آسیب پذیر شده است به ویژه اگر نسل‌های قبل، قادر به ادراک نیاز و خواسته‌ی انسان امروزی نباشند و یا خود را مجهز به یافته‌های نسل جدید نکنند.

فی‌المثل ظهور تکنولوژی حمل و نقل، به جابجایی انسان از مکانی

به مکان دیگر سرعت بخشیده و این فن آوری به سرعت در حال تحول است. به گفته ی متفکران، شتاب فزاینده در این صنعت در روان مردم احساسی پدید آورده است که بدان "جنون سرعت" می گویند. جنون سرعت، حوصله ی مردم را تنگ و تلخ می کند و در نتیجه فرزاندگی که به معنای آهستگی در شخصیت و روان است، از ساحت زندگی رخت برمی بندد. پس انسان ماقبل مدرنکه مثلا مسافت چهل کیلومتری را در یک روز می پیموده امروز فقط طرف چهل دقیقه آن را می پیماید و یا از طریق هواپیما و ترن های سریع السیر در دقیقه ای طی طریق می کند. پس کم حوصلگی و پرخاشگری و بدزبانی، کمترین اثر کم حوصلگی ناشی از جنون سرعت است و این یعنی به مخاطره افتادن زیست اخلاقی بر اثر جنون سرعت. این فقط نمونه ی کوچکی از فرو ریختن شرایط زیست اخلاقی در این روزگار است. تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل. البته این مبحث نافی و ناقص ارزش ها و دستاورد فن آوری دوران جدید نیست، بلکه آسیبهای آن را ملحوظ نظر دارد.

زندگی اخلاقی مستلزم درک مفهوم "دیگری" در ذهن و روان است. اینکه حقوق هرکس کی تمام می شود تا نوبت به حقوق دیگری برسد و تکلیف هرکس در قبال دیگران معنا بیابد. بشر امروزی با تجاوز به طبیعت و محیط زیست، انواع آلودگی ها را پدید آورده است. آب، این منبع حیات بشر در معرض نابودی است. انواع تکنولوژی های جنگی قادر است زندگی میلیون ها انسان را فقط طرف چند ثانیه به نیستی بکشاند. مغولان، که به قتل و غارت در تاریخ شهره اند، در تمام عمرشان فقط معادل ثانیه های امروز قتل عام کرده اند. بیماری های نو، محصول تکنولوژی نوظهور است. هر درمان، در روزگار ما به قیمت بروز انواع بیماری های جدید تمام می شود. شرور انسانی در عالم پیش از هر چیز زیست اخلاقی را هدف قرار داده است.

پس زندگی اخلاقی چه می شود؟ به راستی آیا تعقیب افکار چابک و عواطف گریزپای نسل امروز با قابلیت ها و توان فرسوده ی گذشته مقدور است؟

ما برای حصول نتایج روزآمد در جامعه، محتاج تحول ایم. باید گسل میان نسلی را مرمت کرد. و الا زلزله و ویرانی محصول اجتناب ناپذیر گسل هاست. ترمیم شکاف بین نسلی محتاج تغییر نگرش نسل های گذشته برای برقراری روابط درست تر با نسل های اکنون است. نگرش عبارت است از ترکیب افکار و عواطف. نسل های پیشین باید در دو ساحت اندیشه و روان خود را مجهز به مهارت کنند تا بتوانند با نسل های کنونی در هر دو ساحت رابطه ای بروز و سنجیده برقرار کنند و این

میسور نیست مگر با کسب معرفت و شناخت لازم و مرتبط. انسان ناآگاه در دو قلمرو فکر و روان، فاقد توانمندی مواجهه یا پاسخگویی به پرسش‌های نسل امروزی است. در این مجال به پنج هدف تعلیم و تربیت به اختصار پرداخته شد. تحقق این اهداف در نظام تعلیم و تربیت، منتهی به کاهش آسیب‌های اجتماعی خواهد شد. آسیب‌های اجتماعی مانند اعتیاد، طلاق، بی‌کاری و نحوه‌ی مواجهه با فضای مجازی، دغدغه‌ی مسوولان کشور است.

روشن است که این مشکلات بیش از هرکس، دل مشغولی مقام عالی اجرایی استان است. استاندار فهیم مازندران برای کاستن از این مشکلات، گزیری جز کار ریشه‌ای فرهنگی ندارد و این جهت‌گیری بزرگ می‌تواند نتایج شکوهمند به بار آورد. تحقق چنین هدف بزرگ، مستلزم هزینه‌های اصولی در مسیرهای درست و بسامان است و البته با ایجاد بسترهای سیاسی، اجتماعی و اداری لازم و جلب مشارکت همگانی محقق خواهد شد. توجه ویژه استاندار پاکیزه اندیش به محیط زیست و دستور پاک‌سازی معابر شهر و روستا از زباله‌ها و نخاله‌ها درخور ستایش است اما زباله‌ی اصلی در سطل‌ها و باورهای غلط و احساسات و عواطف نابجا و خواسته‌های معیوب است. اگر این سه ساحت درون مرمت و اصلاح شود، در بیرون زباله‌ای دیده نخواهد شد. خاطرات ورزشکاران از المپیک سیدنی موید این مدعا است. آن‌گاه که ورزشکاران برخی کشورها در معابر زباله می‌ریختند و نمایندگان تعدادی از آنان بلافاصله آن را جمع می‌کردند، این دو دسته نماینده‌ی دو طرز تلقی از سبک زندگی بودند.

بنابر آنچه گذشت پایه‌ی توسعه پرداختن به امر تعلیم و تربیت و اصلاحات فرهنگی است و کامیابی مهندس اسلامی در این راه خطیر، مایه‌ی نشاط و البته موجب سپاس مردم استان مازندران خواهد بود.

آن روز دور مباد!